

مرض انتقام

درباره‌ی جنگ غزه

تقدیر اقتصادی

آدام شاتز



ترجمه‌ی مریم وحدتی



WAFA-APAIMAGES

اشاره:

پیش‌تر ترجمه‌ی دیگری از مقاله‌ی کنونی آدام شاتز به فارسی انجام شده و نقدی هم بر دیدگاه‌های شاتز در نقد اقتصاد سیاسی منتشر کرده‌ایم. اما با توجه به اهمیت تأمل بیشتر بر دیدگاه‌های وی و نیز این که در ترجمه‌ی نخست بخش‌هایی از مقاله‌ی شاتز کوتاه شده بود انتشار مجدد مقاله‌ی حاضر به نظر موجه می‌رسد. آدام شاتز از سردبیران «بررسی کتاب لندن» و نویسنده‌ی آثار متعددی درباره‌ی فرانتس فانون، جنگ غزه، مبارزات رهایی‌بخش الجزایر و... است.

در تاریخ ۱۶ اکتبر، «سابرینا تاورنایز»، مجری پادکست دیلی از نیویورک تایمز، با دو فلسطینی در نوار غزه گفت‌وگو کرد. ابتدا با «عبدالله حسنین» ساکن رفح، در نزدیکی مرز مصر، که توانسته بود تنها از بالکن خود سیگنالی دریافت کند و وارد گفت‌وگو شود. تاورنایز پرسید: «عبدالله، ما درباره‌ی تمام حملات هوایی از شنبه‌ی گذشته تاکنون صحبت کرده‌ایم و البته آنچه در همان شنبه رخ داد، حمله‌ی بسیار مرگبار حماس به اسرائیل بود. چگونه این حمله را درک می‌کنی؟ در مورد آن چه فکر می‌کنی؟» حسنین پاسخ داد: «نمی‌توانید مردم را به زندان بیندازید، حقوق بنیادی‌شان را از آن‌ها بگیرید و انتظار هیچ واکنشی نداشته باشید. نمی‌توانید افراد را انسان‌زدایی کنید و انتظار داشته باشید هیچ اتفاقی نیفتد... من عضو حماس نیستم و هرگز طرفدار سرسخت حماس هم نبوده‌ام... اما این‌جا مسئله اصلاً حماس نیست.»

تاورنایز (با دست‌پاچگی): «پس مسئله چیست؟»

حسنین: «مسئله پاک‌سازی قومی مردم فلسطین است، مسئله ۲.۳ میلیون نفر فلسطینی است. به همین دلیل نخستین کاری که اسرائیل کرد قطع آب، برق و غذا بود. لذا موضوع هرگز حماس نبوده است. مسئله گناه ماست که فلسطینی به دنیا آمدیم.»

میهمان دوم تاورنایز زنی به نام «وفا السقا» بود که پس از ۳۵ سال کار به‌عنوان معلم در فلوریدا، به‌تازگی به غزه بازگشته بود. آن آخر هفته، السقا به دنبال دستور

اسرائیل برای خروج ۱.۱ میلیون نفر از ساکنان شمال غزه به سمت جنوب، و هشدار در مورد تهاجم زمینی قریب‌الوقوع خانه‌شان را ترک کرده بود. ده‌ها فلسطینی حین حرکت در مسیرهایی که اسرائیل امن اعلام کرده بود، زیر بمباران کشته شدند. السقا گفت: «ما از سال ۱۹۴۸ این وضعیت را تجربه کرده‌ایم و تنها چیزی که می‌خواهیم این است که در صلح فرزندانمان را بزرگ کنیم. چرا تاریخ دوباره تکرار می‌شود؟ آنها چه می‌خواهند؟ غزه را می‌خواهند؟ با ما چه خواهند کرد؟ با مردم چه خواهند کرد؟ می‌خواهم این پرسش‌ها پاسخ داده شوند تا بدانیم. آنها می‌خواهند ما را به دریا بیندازند؟ بفرمایید، بیندازید، ما را در عذاب نگه ندارید! بکشید و بس... قبلاً می‌گفتم غزه یک زندان روباز است. حالا می‌گوییم غزه یک قبر روباز است... فکر می‌کنید مردم اینجا زنده‌اند؟ نه، زامبی شده‌اند.»

روز بعد که تاورنایز دوباره با حسنین صحبت کرد، گفت که او و تمام خانواده‌اش در ائتافی جمع شده‌اند تا دست‌کم در کنار هم بمیرند.

وضعیت غزه در روزهای اخیر به وخامت وصف‌ناپذیری رسیده است، اما چیز تازه‌ای نیست. در داستان «نامه‌ای از غزه» (۱۹۵۶) نوشته‌ی غسان کنفانی، او غزه را این‌گونه توصیف می‌کند: «تنگ‌تر و انباشته‌تر از ذهن خواب‌رفته‌ای در گیرودار جانکاه کابوسی خوفناک، با خیابان‌های باریکش که بوی خاص خود را دارند، بوی شکست و فقر». شخصیت اصلی داستان، معلمی که سال‌ها در کویت کار کرده است، پس از بمباران اسرائیل به خانه بازمی‌گردد. آن دم که خواهرزاده‌اش برای در آغوش گرفتنش می‌آید، می‌بیند که پای دخترک قطع شده است؛ او هنگام تلاش برای حفاظت از خواهر و برادرانش در بمباران مجروح شده بود.

به گفته‌ی امیره هاس، روزنامه‌نگار اسرائیلی که سال‌ها از غزه گزارش می‌داده است، «غزه تجسم تناقض محوری دولت اسرائیل است - دموکراسی برای برخی، سلب مالکیت برای دیگران؛ غزه عصبِ عریان ماست.» اسرائیلی‌ها به جای اینکه بگویند «برو به جهنم»، می‌گویند «برو به غزه». مقامات اشغالگر همیشه غزه را همچو منطقه‌ای سرحدی می‌دیدند، بیشتر شبیه جنوب لبنان تا کرانه‌ی باختری، جایی که قوانین متفاوت و بسیار خشن‌تر اعمال می‌شوند. پس از تصرف غزه در سال ۱۹۶۷، آریل شارون

که آن زمان ژنرال مسئول فرماندهی جنوب اسرائیل بود، نظارت بر اعدام بدون محاکمه‌ی ده‌ها فلسطینی مظنون به مشارکت در مقاومت (معلوم نیست چه تعداد کشته شدند) و تخریب هزاران خانه را بر عهده داشت. این عملیات را «آرام‌سازی» نام گذاشتند.

سال ۲۰۰۵، شارون عهده‌دار «عقب‌نشینی» بود. اسرائیل هشت هزار شهرک‌نشین را از غزه خارج کرد، اما اساساً تحت کنترل اسرائیل باقی ماند، و از زمان پیروزی حماس در انتخابات سال ۲۰۰۶ غزه را تحت محاصره قرار دارد، که دولت مصر هم به اجرای آن کمک می‌کند. راوی داستان کنفانی در سال ۱۹۵۶ پرسید: «چرا این غزه را رها نمی‌کنیم؟ چرا فرار نمی‌کنیم؟» امروزه چنین افکاری صرفاً خیال‌بافی است. مردم غزه – درست نیست که آنها را غزه‌ای بنامیم، زیرا دوسوم‌شان فرزندان و نوه‌های پناهنجویانی از مناطق دیگر فلسطین‌اند – عملاً اسیرانی‌اند در قلمرویی که از باقی سرزمین‌شان جدا افتاده است. تنها در صورتی می‌توانند غزه را ترک کنند که اسرائیلی‌ها به آنها دستور دهند که در یک «کوریدور بشردوستانه» در سینا ساکن شوند، در صورتی که مصر تحت فشار آمریکا مرز را باز کند.

اهداف پشت عملیات «طوفان الاقصی»، که حماس بدین نام می‌خواندش، اهداف غیرقابل فهم و مرموزی نیستند: تأکید دوباره بر اهمیت مبارزه‌ی فلسطینی در زمانی که به نظر می‌رسید این موضوع از دستورکار جامعه‌ی بین‌المللی خارج شده است؛ تأمین آزادی زندانیان سیاسی؛ جلوگیری از نزدیکی اسرائیل و عربستان سعودی؛ شرمسازسازی بیش‌تر حکومت ناتوان خودگردان فلسطین؛ اعتراض به موج خشونت شهرک‌نشینان در کرانه‌ی باختری و همچنین بازدیدهای تحریک‌آمیز یهودیان مذهبی و مقامات اسرائیلی از مسجد الاقصی در اورشلیم؛ و از همه مهم‌تر ارسال پیامی به اسرائیل مبنی بر اینکه آنها شکست‌ناپذیر نیستند و برای حفظ وضع موجود در غزه باید بهایی پرداخت.

این عملیات موفقیت هولناکی را رقم زد: برای نخستین بار از سال ۱۹۴۸، این مبارزان فلسطینی بودند، نه سربازان اسرائیلی، که به شهرهای مرزی نفوذ کرده و ساکنان‌شان را به وحشت انداختند. اسرائیل هرگز به این اندازه برای مردم یهود ناامن

نبوده است. همان‌طور که محمود مونا، صاحب کتابفروشی‌ای در اورشلیم، اشاره کرد، تأثیر حمله‌ی حماس «به مانند فشردن کل صد سال گذشته در یک هفته» بود.

اما این درهم‌شکستن وضع موجود و ضربه برای ایجاد نوعی برابری شوم با ماشین جنگی مهیب اسرائیل بهای هنگفتی را در پی داشته است. جنگجویان حماس و جهاد اسلامی - گروه‌هایی شامل حدود ۱۵۰۰ کماندو - بیش از هزار غیرنظامی را به قتل رساندند، از جمله زنان، کودکان و نوزادان. هنوز معلوم نیست که چرا حماس پس از دستیابی به اهداف اولیه خود رضایت نداد. نخستین مرحله از عملیات «طوفان الاقصی» نمونه‌ای کلاسیک و مشروع از جنگ چریکی علیه یک قدرت اشغالگر بود: مبارزان از مرز و حصار غزه گذشتند و به پاسگاه‌های نظامی حمله کردند. تصاویر اولیه‌ی این حمله و همچنین گزارش‌هایی مبنی بر نفوذ جنگجویان غزه به بیست شهر اسرائیلی، شادی قابل‌درکی را در میان فلسطینی‌ها پدیدار ساخت؛ کشتن صدها سرباز اسرائیلی و گروگان گرفتن ۲۵۰ نفر نیز هم.

در غرب، کم‌تر کسی به یاد دارد که وقتی فلسطینیان غزه در سال ۲۰۱۸-۲۰۱۹ در راه‌پیمایی بزرگ بازگشت در مرز تظاهرات کردند، نیروهای اسرائیلی ۲۲۳ تظاهرکننده را کشتند. لیکن فلسطینی‌ها به یاد دارند و کشتن تظاهرکنندگان غیرمسلح تنها به وسوسه‌ی مبارزه‌ی مسلحانه افزوده است.

مرحله‌ی دوم اما بسیار متفاوت بود. مبارزان حماس با پیوستن ساکنان غزه، که بسیاری‌شان برای نخستین بار در زندگی خود از منطقه خارج می‌شدند، دست به کشتار زدند. آنها جشن موسیقی «قبیله‌ی نوا» را به جشنواره خون بدل ساختند، بتکلانی^۱ دیگر. خانواده‌ها را در خانه‌هایشان در کیبوتص‌ها گیر انداختند و نه تنها یهودیان، بلکه کوچ‌نشین‌ها و کارگران مهاجر را نیز اعدام کردند. (چندین تن از قربانیان یهودیانی بودند که به‌خاطر فعالیت‌های خود در حمایت از فلسطینی‌ها شناخته شده بودند، به‌ویژه ویویان سیلور،^۲ فعال اسرائیلی-کانادایی که اکنون در غزه گروگان است. همان‌گونه که وینسنت لمیر^۳ در روزنامه‌ی لوموند اشاره کرد، کشتن «غیرنظامیانی که در گاراژها و پارکینگ‌ها پنهان شده یا در اتاق‌های امن پناه گرفته بودند»، زمان می‌برد. سعی و حوصله‌ای که جنگجویان حماس در این عملیات‌ها از خود نشان دادند ترسناک بود.

هیچ چیز در تاریخ مقاومت مسلحانه فلسطین در برابر اسرائیل به مقیاس این کشتار نزدیک نمی‌شود - نه حمله‌ی سپتامبر سیاه به المپیک مونیخ در سال ۱۹۷۲^۴ و نه کشتار معالوت توسط جبهه‌ی دموکراتیک برای آزادی فلسطین در سال ۱۹۷۴^۵. شمار کشته‌شدگان اسرائیلی در ۷ اکتبر بیش از کل کشته‌شدگان پنج سال انتفاضه دوم بود. چگونه می‌توان این «کارناوال کشتار» را توضیح داد؟ بی‌تردید، خشم ناشی از تشدید سرکوب‌های اسرائیل یکی از دلایل اصلی است. سال گذشته، بیش از دویست فلسطینی توسط ارتش و شهرک‌نشینان اسرائیلی کشته شدند؛ بسیاری‌شان خردسال بودند. لیکن این خشم، ریشه‌هایی بسیار عمیق‌تر از سیاست‌های دولت راست‌گرای نتانیاهو دارد.

آنچه در ۷ اکتبر رخ داد، نه یک انفجار، بلکه اقدامی روشمند برای کشتن بود. قتل سیستماتیک مردم در خانه‌هایشان تقلید تلخی از کشتار صبرا و شتیلا در سال ۱۹۸۲ توسط فالانژهای تحت حمایت اسرائیل در لبنان بود.^۶ انتشار حساب‌شده‌ی ویدئوهای کشتار در حساب‌های رسانه‌های اجتماعی خود قربانیان نشان می‌دهد که انتقام یکی از انگیزه‌های فرماندهان حماس بود؛ محمد ضیف، رهبر شاخه‌ی نظامی حماس، سال ۲۰۱۴ در یک حمله‌ی هوایی همسر و دو فرزندش را از دست داده بود. گفته‌ی فرانسیس فانون به یاد می‌آید که «فرد استعمارشده، آزاردیده‌ای است که دائماً رؤیای تبدیل شدن به آزارگر را در سر می‌پروراند.» در ۷ اکتبر، این رؤیا تحقق یافت برای کسانی که به جنوب اسرائیل نفوذ کردند: سرانجام، اسرائیلی‌ها طعم درماندگی و وحشتی را چشیدند که فلسطینی‌ها تمام عمر با آن زیسته بودند.

نمایش شادمانی فلسطینی‌ها - و سپس انکار کشتار غیرنظامیان - آزارنده بود، اما غیرمنتظره نه. فانون می‌نویسد: «در جنگ‌های استعماری، نیکی تنها همان چیزی است که بیشترین آسیب را به آن‌ها می‌رساند.»

ضربه‌ای که به اندازه‌ی خود حمله برای اسرائیلی‌ها دردناک بود، این بود که هیچ‌کس انتظارش را نداشت. دولت اسرائیل هشدار کلی از سوی مصر دریافت کرده بود که غزه ناآرام است. اما نتانیاهو و اطرافیانش می‌پنداشتند حماس را به خوبی مهار کرده‌اند. به‌تازگی وقتی اسرائیل شمار قابل‌توجهی از سربازان خود را از مرز غزه به کرانه‌ی باختری منتقل کرد تا از شهرک‌نشینان مشغول به «پوگروم» (کشتار جمعی)^۷

در حواره و دیگر شهرهای فلسطینی محافظت کنند، به خود گفتند که نگران نباشند: آنها بهترین سیستم‌های نظارتی جهان و شبکه‌های گسترده‌ای از خبرچین‌ها را در غزه دارند. تهدید واقعی ایران بود، نه فلسطینی‌ها، که فاقد توانایی و مهارت لازم برای اجرای حمله‌ای با این مقیاس بودند. این نخوت و تحقیر نژادپرستانه، که حاصل سال‌ها اشغال و حکومت آپارتایدی بود، باعث «شکست اطلاعاتی» ۷ اکتبر شد.

قیاس‌های بسیاری برای عملیات «طوفان الاقصی» مطرح شده است: حمله‌ی تت،^۸ پرل هاربر،^۹ حمله‌ی مصر در اکتبر ۱۹۷۳ که منجر به جنگ یوم‌کیپور شد، و البته ۱۱ سپتامبر. اما دلالت‌گرترین قیاس، واقعه‌ی سرنوشت‌ساز و تا حد زیادی فراموش شده در جنگ استقلال الجزایر است: قیام فیلیپویل در اوت ۱۹۵۵.^{۱۰} جبهه‌ی آزادی‌بخش ملی (FLN) که در محاصره‌ی ارتش فرانسه بود و ترس از قدرت گرفتن سیاستمداران مسلمان اصلاح‌طلب طرفدار سازش داشت، دست به حمله‌ی هولناکی در و اطراف شهر بندری فیلیپویل زد. دهقانان مسلح به نارنجک، چاقو، چماق، تبر و چنگک ۱۲۳ نفر را کشته و در بسیاری از موارد مثله کردند؛ این افراد عمدتاً اروپایی بودند، اما چند مسلمان نیز در میان‌شان بود. برای فرانسوی‌ها، این خشونت بی‌سبب به نظر می‌رسید، اما عاملان حمله اعتقاد داشتند که در حال انتقام‌گیری از قتل ده‌ها هزار مسلمان به‌دست ارتش فرانسه، با کمک شبه‌نظامیان ساکن منطقه، پس از شورش‌های استقلال ۱۹۴۵ هستند.

در پاسخ به واقعه‌ی فیلیپویل، ژاک سوستل، فرماندار لیبرال فرانسوی الجزایر که جامعه‌ی اروپایی او را «عرب‌دوست» غیرقابل‌اعتماد می‌شناخت، عملیات سرکوبی را آغازید که طی آن بیش از ده هزار الجزایری کشته شدند. با واکنش افراطی و شدید، سوستل به تله‌ی جبهه‌ی آزادی‌بخش ملی افتاد: قساوت و وحشی‌گری ارتش الجزایری‌ها را به آغوش شورشیان هل داد، درست همان‌طور که پاسخ وحشیانه‌ی اسرائیل احتمالاً به تقویت حماس، دست کم به‌طور موقتی، منجر می‌شود، حتی در میان فلسطینیان غزه که از حکومت استبدادی آن ناراضی‌اند. خود سوستل بعدتر اعتراف کرد که خود به حفر «خندقی که در آن رودخانه‌ای از خون جاری شد» کمک کرده است.

در حال حاضر، خندق مشابهی در غزه دارد حفر می‌شود. نیروهای دفاعی اسرائیل (IDF)، مصمم به جبران تحقیر خود از جانب حماس، تفاوتی با فرانسوی‌ها در الجزایر، بریتانیایی‌ها در کنیا، یا آمریکایی‌ها پس از ۱۱ سپتامبر ندارند - و حتی هوشمندتر از آنها هم نبوده‌اند. بی‌اعتنایی اسرائیل به جان فلسطینی‌ها هرگز تا این حد بی‌رحمانه و وقیحانه نبوده و با گفتمانی تحریک می‌شود که برای توصیفش دیگر نمی‌توان صفت «نسل‌کشی» را اغراق‌آمیز دانست. تنها در شش روز نخست حملات هوایی، اسرائیل بیش از شش هزار بمب انداخت و شمار غیرنظامیانی که تاکنون^{۱۱} در این بمباران‌ها کشته شده‌اند بسیار بیش‌تر از شمار کشته‌شدگان در ۷ اکتبر است. این جنایات «خسارات جانبی» یا مازاد نیستند؛ بلکه هدفمند و طبق برنامه پیش می‌روند. به گفته‌ی یوآو گالانت، وزیر دفاع اسرائیل، «ما در حال مبارزه با حیوانات انسان‌نما هستیم و بر این اساس عمل خواهیم کرد.» (فانون: «استعمارگر هنگام سخن گفتن از مستعمره از اصطلاحات جانورشناسی استفاده می‌کند» و «مدام به دنیای حیوانات ارجاع می‌دهد.») از زمان حمله‌ی حماس، لفاظی انهدام‌گرایانه‌ی راست افراطی اسرائیل به اوج خود رسیده و به جریان اصلی سرایت کرده است. «هیچ غزه‌ای» یک شعار اسرائیلی را اجرا می‌کند. یکی از اعضای حزب لیکود، حزب نتانیاوو، اعلام کرد که هدف اسرائیل باید «نکبه‌ای بسی بزرگ‌تر از نکبه‌ی ۱۹۴۸» باشد. نفتالی بنت، نخست‌وزیر سابق اسرائیل، به خبرنگاری از شبکه‌ی اسکای نیوز گفت: «واقعاً از من در مورد غیرنظامیان فلسطینی می‌پرسید؟ چه بر سرتان آمده؟ ما با نازی‌ها می‌جنگیم.»

«نازی‌سازی» مخالفان اسرائیل استراتژی کهنی است که هم جنگ‌های این کشور و هم سیاست‌های توسعه‌طلبانه‌اش را تضمین می‌کند. مناخیم بگین^{۱۲} گفت که در جریان جنگ ۱۹۸۲ علیه سازمان آزادی‌بخش فلسطین (PLO) در لبنان با نازی‌ها می‌جنگیده است. در سخنرانی‌ای در سال ۲۰۱۵، نتانیاوو مطرح کرد که نازی‌ها ممکن بود به‌جای کشتار، یهودیان اروپا را تبعید کنند، اگر حاج امین الحسینی، مفتی بیت‌المقدس، «راه‌حل نهایی» را در سر هیتلر نینداخته بود. در ابزاری‌سازی بی‌شرمانه از هولوکاست و شیطان‌سازی فلسطینی‌ها به‌مثابه نازی‌هایی حتی بدتر از خود نازی‌ها، رهبران اسرائیلی طبق ملاحظه‌ی آیزاک دویچر^{۱۳} پس از جنگ ۱۹۶۷ «معنای واقعی

تراژدی یهودیان» را به سخره می‌گیرند. وانگهی، این قیاس‌ها زمینه را برای توجیه وحشی‌گری فزون‌تر علیه مردم فلسطین فراهم می‌کنند.

سادیسم حمله‌ی حماس این نازی‌سازی را بسی سهل‌تر ساخته و خاطرات جمعی از پوگروم‌ها و هولوکاست را که از نسلی به نسل دیگر منتقل شده، دوباره زنده کرده است. این‌که یهودیان، هم در اسرائیل و هم در دیاسپورا، در پی توضیحاتی برای رنج خود در تاریخ خشونت‌های یهودی‌ستیزانه باشند، کاملاً قابل‌انتظار است. ترومای بین‌نسلی در میان یهودیان به همان اندازه واقعی است که در میان فلسطینی‌ها، و حمله‌ی حماس بر خراشیده‌ترین بخش روان آن‌ها انگشت گذاشت: ترس‌شان از نابودی. اما حافظه می‌تواند کورکننده نیز باشد. یهودیان مدت‌هاست دیگر آن مطرودان بی‌پناه و «دیگری»‌های داخلی غرب نیستند. دولتی که مدعی است به نام آن‌ها سخن می‌گوید، یکی از قدرتمندترین ارتش‌های جهان - و تنها زرادخانه‌ی هسته‌ای در منطقه - را دارد. جنایات ۷ اکتبر ممکن است یادآور پوگروم‌ها باشد، اما اسرائیل منطقه‌ی استقرار یهودیان در شرق اروپا نیست.^{۱۴}

چنان‌که انزو تراورسو^{۱۵} تاریخ‌نگار اشاره کرده است، مردم یهود «اکنون جایگاه کاملاً منحصربه‌فردی در حافظه‌ی جهان غرب دارند. بر رنج‌های آنان صحنه گذاشته می‌شود و تحت حمایت قانونی قرار می‌گیرند، گویی که یهودیان همیشه باید مشمول قانون‌گذاری ویژه‌ای باشند». با توجه به تاریخ آزار و اذیت یهودستیزانه در اروپا، نگرانی غرب از بابت جان یهودیان کاملاً قابل‌درک است. لیکن چیزی که تراورسو «دین عرفی هولوکاست» می‌نامد، به گونه‌ی فزاینده‌ای به بهای حذف توجه به مسلمانان و به زبان هرگونه مواجهه‌ی واقعی با مسئله فلسطین تمام می‌شود. آنتونی بلینکن، وزیر امور خارجه‌ی آمریکا، ۱۱ اکتبر گفت: «آنچه اسرائیل، آمریکا و دیگر دموکراسی‌ها را در موقعیت‌های دشوار از این دست متمایز می‌کند، احترام ما به قوانین بین‌المللی و بنابه اقتضا، قوانین جنگ است.» در این میان، اسرائیل هم با تخریب محله‌ها و کشتار کل اعضای خانواده‌ها به قوانین بین‌المللی ادا‌ی احترام می‌کرد - یادآوری^{۱۶} این که به گفته‌ی امه سزر، «استعمار منجر به تمدن‌زدایی از استعمارگر می‌شود و او را به معنای حقیقی کلمه به وحشی‌گری سوق می‌دهد.»

در روزهای پس از حمله‌ی حماس، دولت بایدن سیاست‌هایی را پیش نهاده است که می‌تواند نکبه‌ی دیگری بیافریند. برای نمونه، این دولت ظاهراً از انتقال موقت میلیون‌ها فلسطینی به صحرای سینا به بهانه‌ی ادامه حملات اسرائیل به حماس حمایت کرده است. (عبدالفتاح السیسی، رئیس‌جمهور مصر، پاسخ داد که اگر اسرائیل واقعاً به آوارگان غزه اهمیت می‌دهد، می‌تواند آنها را در نقب، یعنی در سوی اسرائیلی مرز مصر، اسکان دهد.) برای کمک به این حملات، اسرائیل از آمریکا محموله‌های تسلیحاتی بیش‌تری دریافت کرده و آمریکا دو ناو هواپیمابر نیز به عنوان هشدار به متحدان منطقه‌ای اصلی حماس، ایران و حزب‌الله به شرق مدیترانه اعزام کرده است. ۱۳ اکتبر، وزارت خارجه‌ی آمریکا تفهیم‌نامه‌ی داخلی منتشر کرد که در آن از مقامات خواسته شد از کاربرد کلمات و عبارات «کاهش تنش/آتش‌بس»، «پایان خشونت/خون‌ریزی» و «بازگرداندن آرامش» بپرهیزند - حتی ملایم‌ترین ملامت‌ها هم تحمل نمی‌شود. چند روز بعد، قطعنامه‌ی شورای امنیت سازمان ملل که خواستار «وقفه‌ی بشردوستانه» در غزه بود، چنان که انتظار می‌رفت توسط آمریکا و تو شد (بریتانیا رأی ممتنع داد). جیک سالیوان، مشاور امنیت ملی آمریکا، در برنامه‌ی «روبه‌رو با ملت» در سی‌بی‌اس نیوز،^{۱۷} موفقیت در این جنگ را «امنیت درازمدت برای دولت یهودی و مردم یهودی» تعریف کرد، بدون ملاحظه‌ی ایمنی و امنیت - یا بی‌خانمانی - مردم فلسطین. در یک لغزش گفتاری نامعمول، تقریباً از حق بازگشت فلسطینی‌ها حمایت کرد: «وقتی مردم در جریان نزاع خانه‌ی خود را ترک می‌کنند، در جریان نزاع سرپناه خود را ترک می‌کنند، حق بازگشت به آن خانه‌ها - به آن سرپناه‌ها - را دارند. این وضعیت تفاوتی ندارد.» شاید، اما بعید است، به‌ویژه اگر حزب‌الله احتیاط را کنار بگذارد و وارد جنگ شود، سناریویی که با تهاجم زمینی اسرائیل بسیار محتمل‌تر می‌شود. حمایت آمریکا از تشدید درگیری ممکن است از نظر انتخاباتی برای بایدن سودمند باشد، اما خطر تحریک جنگی منطقه‌ای را نیز دربردارد.

تا زمان وقوع انفجار ویران‌گر ۱۷ اکتبر در بیمارستان عربی الاهلی - بمب‌گذاری‌ای که نتانیاهو بلافاصله به «تروریست‌های وحشی در غزه» نسبت داد - روزنامه‌های آمریکایی بیشتر شبیه بیانیه‌های مطبوعاتی ارتش اسرائیل بودند.

شکاف‌هایی که فضا را برای واقعیت فلسطین، برای واژه‌هایی چون «اشغال» و «آپارتاید» باز کرده بود، یک‌شبه ناپدید شد: گواهی بر این‌که پیروزی‌های لفاظانه چه اندازه خُرد و شکننده بوده است. نیویورک تایمز سرمقاله‌ای منتشر کرد که در آن مدعی شد حماس «بدون هیچ‌گونه تحریک مستقیمی» به اسرائیل حمله کرده است، همراه با نمایه‌ی چاپلوسانه‌ی ژنرال بازنشسته اسرائیلی که «تپانچه‌اش را برداشته و حماس را نشانه گرفته است» - توصیه‌ی او به ارتش این بود که غزه را «با خاک یکسان کنید». (بار دیگر، روزنامه‌ی پرنفوذ اسرائیل، هآآرتص، بزدلی مطبوعات آمریکایی را برملا ساخت و «دولت اشغال و سلب مالکیت» نتانیاها را به دلیل جنگ‌افروزی سرزنش کرد). سه مجری مسلمان ام‌اس‌ان‌بی‌سی^{۱۸} موقتاً از روی آنتن کنار گذاشته شدند که به نظر می‌رسد به‌عنوان ادای احترام به حساسیت‌های اسرائیل باشد. رشیده طلیب، نماینده‌ی فلسطینی-آمریکایی از دیترویت، به دلیل انتقاداتش از ارتش اسرائیل متهم به رهبری یک «کمیته‌ی حماس» شده است. جرایم نفرت‌محور علیه مسلمانان وجود داشته است که دست‌کم تا حدی با سیل اسلام‌هراسی رایج تقویت شده است، در مقیاسی که از زمان جنگ علیه تروریسم دیده نشده است. در میان نخستین تلفات آن: پسر بی‌چهی فلسطینی شش‌ساله‌ای به نام ودیع الفیوم در شیکاگو که توسط صاحبخانه‌شان ظاهراً به تلافی واقعه‌ی ۷ اکتبر به قتل رسید.

در اروپا، ابراز حمایت از فلسطینی‌ها به تابو بدل گشته و در برخی موارد جرم‌انگاری شده است. به نویسنده‌ی فلسطینی، عدنیه شبلی، اطلاع داده شد که مراسم اهدای جایزه برای رمانش در نمایشگاه کتاب فرانکفورت لغو شده است. رمان، با عنوان *جزئیات کم/همیت*، بر اساس داستان واقعی دختر کوچ‌نشین فلسطینی‌ای است که در سال ۱۹۴۹ سربازان اسرائیلی به او تجاوز کردند و او را کشتند. فرانسه تظاهرات حامی فلسطین را ممنوع کرده و پلیس فرانسه از ماشین‌های آب‌پاش برای متفرق ساختن تظاهرات میدان جمهوری در حمایت از غزه استفاده کرده است. سوئلا براورمن،^{۱۹} وزیر کشور بریتانیا، طرح‌هایی برای ممنوعیت نمایش پرچم فلسطین پیش نهاده است. اولاف شولتز، صدراعظم آلمان گفته که «مسئولیت برخاسته از هولوکاست» آلمان را ملزم می‌سازد تا «پای موجودیت و امنیت کشور اسرائیل» بایستد، و تمام مصائب غزه را به

گردن حماس انداخت. یکی از معدود مقامات غربی که از وقایع غزه اظهار انزجار کرد، دومینیک دو ویلپن،^{۲۰} نخست‌وزیر سابق فرانسه بود. او در شبکه‌ی فرانس انتر^{۲۱} غرب را از برای «فراموشی» مسئله‌ی فلسطین به باد انتقاد گرفت و گفت که این «تسین» به اروپایی‌ها اجازه داده تصور کنند توافقات اقتصادی و فروش تسلیحات بین اسرائیل و دوستان جدید عربش در خلیج فارس، مسئله فلسطین را به محاق خواهد برد. ۱۴ اکتبر، یونه بلارآ،^{۲۲} وزیر حقوق اجتماعی اسپانیا و عضو حزب چپ‌گرای پودموس،^{۲۳} پا از این هم فراتر گذاشت و اسرائیل را به مجازات دسته‌جمعی نسل‌کشانه متهم کرد و خواستار محاکمه‌ی نتانیاهو به جرم جنایات جنگی شد. با این حال، طلیب، دو ویلپن و بلارآ در اقلیت‌اند، در مقایسه با سیاستمداران و صاحب‌نظران غربی که در کنار اسرائیل به عنوان طرف «متمدن» در این درگیری ایستاده‌اند و از «حق دفاع از خود» اسرائیل در برابر اعراب وحشی دفاع می‌کنند. بحث در مورد اشغال و ریشه‌های این مناقشه به طور فزاینده‌ای با یهودی‌ستیزی آمیخته می‌شود.

دوستان یهودی اسرائیل ممکن است این وضعیت را قسمی پیروزی تلقی کنند. اما همان‌طور که تراورسو اشاره می‌کند، حمایت بی‌قیدوشرط غرب از اسرائیل و هویت‌بخشی آن با رنج یهودیان و رای رنج مسلمانان فلسطینی، «به تشدید پیشروی یهودیان به درون ساختارهای سلطه کمک می‌کند». بدتر از آن، کنار گذاشتن بی‌طرفی در قبال رفتار اسرائیل، یهودیان دیاسپورا را با خطر فزاینده‌ی خشونت‌های یهودی‌ستیزانه مواجه می‌کند، چه از سوی گروه‌های جهادی و چه از سوی تکروهای افراطی. سانسور صدای فلسطینی‌ها به بهانه‌ی حفظ امنیت یهودیان، نه تنها یهودیان را محافظت نخواهد کرد، بلکه ناگزیر به تشدید ناامنی آنها منجر خواهد شد.

برخورد دوگانه‌ی مطبوعات غربی در قبال جنگ، در جهان عرب و بسیاری از کشورهای جنوب جهانی نیز بازتاب یافته است؛ که غرب با حمایت از مقاومت اوکراین در برابر تجاوز روسیه و امتناع از مقابله با تجاوزات اسرائیل به فلسطینی‌های تحت اشغال، اتهام دورویی را متوجه خود ساخته است. (این دسته‌بندی‌ها یادآور شکاف‌های سال ۱۹۵۶ است، زمانی که مردم جهان در حال توسعه از مبارزه‌ی الجزایر برای تعیین سرنوشت خود حمایت می‌کردند، در حالی که کشورهای غربی پشتیبان مقاومت

مجارستان در برابر تهاجم شوروی بودند.) در کشورهایی که برای غلبه بر حاکمیت استعماری، سلطه‌ی سفیدپوستان و آپارتاید جنگیدند، مبارزه‌ی فلسطینی‌ها برای استقلال، آن هم در شرایط به‌غایت نامتقارن، احساس مشترک قدرتمندی می‌آفریند. در طرفی دیگر، تحسین‌کنندگان حماس در چپ «استعمارزدا» به چشم می‌خورند که بسیاری‌شان در دانشگاه‌های غربی مستقرند. برخی از این استعمارزداها - به‌ویژه حزب بومیان جمهوری^{۲۴} فرانسه که بی‌هیچ قیدوشرطی طوفان الاقصی را تحسین کرد - به نظر می‌رسد عملاً مجذوب خشونت حماس شده‌اند و آن را به‌عنوان شکلی از عدالت ضد استعماری توصیف می‌کنند که فرانتس فانون در فصل جنجالی «درباره‌ی خشونت» کتاب *دوزخیان زمین* از آن دفاع کرده بود. نجمه شریف، نویسنده‌ی سومالیایی - آمریکایی، در پلتفرم ایکس پرسید: «فکر می‌کردید استعمارزدایی به چه معناست؟ حال خوب؟ مقالات یا نوشته‌ها؟ بازنده‌ها!». هواداران طوفان الاقصی به صدا درآمدند که «استعمارزدایی قسمی استعاره نیست». برخی دیگر نیز اشاره کردند که جوانان حاضر در جشنواره‌ی قبیلہ‌ی نوا سزاوار بلایی بودند که بر سرشان آمده است، که جرئت و وقاحت برپایی جشن در نزدیکی مرز غزه را داشتند.

البته درست است که فانون مدافع مبارزه‌ی مسلحانه علیه استعمار بود، اما استفاده از خشونت توسط مستعمره‌ها را «سم‌زدایی» توصیف می‌کرد نه «پاک‌سازی»، که ترجمه‌ای نادرست و متداول است. فهم او از اشکال مرگبارتر خشونت ضد استعماری فهم روان‌پزشکی بود که به جای تجویز نسخه، به‌دنبال تشخیص مرض انتقام‌جویی بود که تحت ستم استعماری شکل گرفته است. او نوشت که طبیعی است «مردمی که دائماً به آنها گفته شده تنها زبانی که می‌فهمند، زبان زور است، اکنون تصمیم بگیرند به میانجی زور خود را ابراز کنند.» او با اشاره به تجربه‌ی پدیدارشناسانه‌ی مبارزان ضد استعمار، یادآور شد که در مراحل اولیه‌ی شورش، «زندگی تنها می‌تواند از جسد پوسیده‌ی استعمارگر تحقق یابد.»

اما فانون همچنین به‌طور فراموش‌نشده‌ی از تأثیرات ترومای جنگی نوشت - از جمله آسیب‌های وارده به شورشیان ضد استعماری که غیرنظامیان را کشتند. در بخشی که کم‌تر مورد توجه تحسین‌کنندگان امروزمین او قرار گرفته، فانون هشدار می‌دهد که:

نژادپرستی، نفرت، کینه و «میل مشروع به انتقام» به‌تنهایی نمی‌توانند جنگ‌های بخشی را بار آورند. این بارقه‌های آگاهی که بدن را به پهنه‌ی تلاطم پرتاب می‌کند، آن را در حالت کمابیش رؤیایی و بیمارگونه‌ای فرو می‌برد، جایی که دیدن دیگری سرگیجه می‌آفریند، جایی که خون من خون دیگری را طلب می‌کند، این طغیان پرشور در مراحل اولیه، اگر رها شود تا از خود جان گیرد، از هم فرومی‌پاشد. البته که بی‌شمار سوءاستفاده‌های نیروهای استعماری دوباره عوامل احساسی را به مبارزه وارد می‌کند، به مبارز دلیلی تازه برای نفرت می‌دهد و دلایل تازه‌ای برای جست‌وجوی «استعمارگری برای کشتن» فراهم می‌کند. اما روزبه‌روز رهبران متوجه خواهند شد که نفرت قسمی دستور کار نیست.

فانون باور داشت که برای سازمان‌دهی یک جنبش مؤثر، مبارزان ضد استعماری باید از وسوسه‌های انتقام ابتدایی عبور کنند و چیزی را پرورش دهند که مارتین لوتر کینگ، با استناد به راینولد نیبور،^{۲۵} «انضباط معنوی در برابر خشم‌رنج» نامید. در راستای این تعهد، چشم‌انداز فانون از استعمارزدایی، نه تنها شامل مسلمانان مستعمره‌شده در مسیر رهایی خود از یوغ ستم استعماری، بلکه اعضای اقلیت‌های اروپایی و یهودیان (که خود گروهی «بومی» در الجزایر بودند) را نیز دربرمی‌گرفت، مادامی که به مبارزه برای رهایی بپیوندند. در کتاب *استعمار در حال مرگ*، فانون به غیرمسلمانان الجزایری که به همراه هم‌زمان مسلمان خود آینده‌ای را تصور می‌کردند که در آن هویت و شهروندی الجزایری بر اساس آرمان‌های مشترک، نه بر اساس قومیت یا دین تعریف می‌شد، ادای احترام بلیغی کرد. اینکه این چشم‌انداز به لطف خشونت فرانسه و ناسیونالیسم اسلامی اقتدارگرایانه‌ی جبهه آزادی‌بخش ملی (FLN) از بین رفت، تراژدی‌ای است که الجزایر هنوز از آن خلاصی نیافته است. نابودی این چشم‌انداز، که توسط روشنفکرانی مانند ادوارد سعید و اقلیتی کوچک اما تأثیرگذار از چپ‌گرایان فلسطینی و اسرائیلی حمایت می‌شود، برای مردم اسرائیل-فلسطین نیز به همان اندازه ویرانگر بوده است.

مورخ فلسطینی یزید صیغ در ایمیلی به من گفت، «چیزی که من را از ترس می‌آکند، این است که ما در نقطه‌ی عطف تاریخ جهان هستیم. تحولات عمیق و مداومی

که دست کم طی دو دهه‌ی گذشته شکل‌گیری جنبش‌ها (و دولت‌ها)ی راست‌گرا و حتی فاشیستی را به دنبال داشته، در حال اوج‌گیری بودند، بنابراین من کشتار غیرنظامیان توسط حماس را تقریباً معادل ساریوو ۱۹۱۴ یا شاید شب بلورین ۱۹۳۸^{۲۶} می‌بینم که روندهای بسیار گسترده‌تری را تسریع یا آزاد کرده است. در «مقیاسی کوچک‌تر»، من از حماس خشمگینم که اساساً همه‌ی آنچه ما طی دهه‌ها برایش جنگیدیم را از میان برده است، و مبهوت و وحشت‌زده از کسانی‌ام که نمی‌توانند قوه‌ی سنجش برای تشخیص میان ضدیت با اشغال و جنایات جنگی اسرائیل داشته باشند و چشم خود را بر آنچه حماس در کیبوتص‌های جنوبی اسرائیل انجام داد بسته‌اند. قبیله‌گرایی قومی».

فانتزی‌های قبیله‌گرایی قومی چپ استعمارزدا با بازخوانی‌های فانون و پوستره‌های چتربازهایشان حقیقتاً منحرفند. همان‌طور که نویسنده‌ی فلسطینی کریم قطان در جستاری تأثیرگذار برای لوموند نوشت، به نظر می‌رسد برای برخی از دوستان خودخوانده‌ی فلسطین ناممکن شده است که بگویند: «قتل‌عام‌هایی مانند آنچه در جشنواره‌ی قبیله‌ی نوا اتفاق افتاد، وحشتی تکان‌دهنده است و اسرائیل قدرت استعماری درنده‌خویی است.» در عصر شکست و بی‌تحریکی، که افراطی‌ترین صداها توسط رسانه‌های اجتماعی تقویت شده‌اند، به نظر می‌رسد نوعی کیش زور بخش‌هایی از چپ را فراگرفته و هرگونه هم‌دلی با غیرنظامیان اسرائیلی را تباه ساخته است.

اما کیش زور در چپ رادیکال کم‌تر خطرناک است، زیرا نسبت به کیش زور اسرائیل و حامیانش، به سرکردگی دولت بایدن تأثیرات کم‌تری دارد. برای نتانیاهو، این جنگ نزاعی برای بقاست - بقای خودش به همان اندازه که بقای اسرائیل. او معمولاً به مانورهای تاکتیکی تمایل داشته و از تهاجمات تمام‌عیار دوری جسته است. در حالی که او چندین حمله به غزه را رهبری کرده، همچنین معمار توافق با حماس بوده است، موضعی که سال ۲۰۱۹ در نشست اعضای لیکود در کنست^{۲۷} توجیه کرد، همان‌جا که گفت «هرکس بخواهد مانع استقرار دولت فلسطینی شود، باید از تقویت حماس و انتقال پول به حماس حمایت کند.» نتانیاهو فهمیده بود تا زمانی که حماس در غزه زمام امور را در دست دارد، مذاکره‌ای بر سر تشکیل دولت فلسطین سر نخواهد گرفت. حمله‌ی

حماس نه تنها شرط او را مبنی بر امکان برقراری توازن شکننده میان اسرائیل و غزه در هم شکست، بلکه زمانی به وقوع پیوست که او به طور هم‌زمان مشغول دفاع از خود در برابر اتهامات رشوه‌خواری و نیز جنبشی اعتراضی بود که جرقه‌اش را برنامه‌ی خود او برای تضعیف قوه قضاییه و بازسازی نظام سیاسی به سبک اوربان زده بود. او نمیدانست از غلبه بر این شکست‌ها، خود را به درون این جنگ انداخت و آن را به مثابه «مبارزه میان فرزندان نور و فرزندان تاریکی، بین انسانیت و قانون جنگل» جا زد. فاشیست‌های شهرک‌نشین محلی اسرائیل، که در کابینه‌ی او توسط بتسلئیل اسموتریچ^{۲۸} و ایتامار بن‌غویر^{۲۹} نمایندگی می‌شوند، هر دو طرفدار علنی پاک‌سازی قومی، از زمان حمله‌ی حماس چندین فلسطینی را در کرانه باختری به قتل رسانده‌اند (با احتساب کسانی که توسط ارتش کشته شده‌اند، شمار کشته‌شدگان در آنجا بیش از شصت نفر است). شهروندان فلسطینی اسرائیل از نوع حملاتی که در جریان انتفاضه‌ی وحدت^{۳۰} در ماه مه ۲۰۲۱ توسط گروه‌های یهودی به آن‌ها شد، هراس دارند. و اما مردم غزه، نه تنها ناچارند تاوان اقدامات حماس را بدهند؛ بلکه باری دیگر ناگزیرند هزینه‌ی جنایات هیتلر را نیز بپردازند. و ضرورت استناد به هولوکاست تبدیل به گنبد آهنین ایدئولوژیک اسرائیل شده است، سپری در برابر هر گونه انتقاد از رفتار آن.

هدف نهایی نتانیاهو چیست؟ حذف حماس؟ ناممکن است. به‌رغم تمام تلاش‌های اسرائیل برای نمایش حماس به عنوان شاخه‌ی فلسطینی داعش، و به‌رغم اینکه حماس سازمان ارتجاعی و خشونت‌آمیزی است، اما حماس سازمانی اسلامی-ملی‌گراست، نه فرقه‌ای نیهیلیستی، و بخشی از جامعه‌ی سیاسی فلسطین به شمار می‌رود؛ این سازمان از نومییدی برآمده از اشغال‌گری تغذیه می‌کند و به‌سادگی از میان بردنی نیست، همان‌گونه که تعصب‌گرایان فاشیست در کابینه‌ی نتانیاهو (یا، از همین دست، تروریست‌های ایرگون که در دهه ۱۹۴۰ بمب‌گذاری‌ها و کشتارهایی انجام دادند و بعدها به بخشی از نظام سیاسی اسرائیل تبدیل شدند) از میان بردنی نبودند. ترور رهبران حماس همچون شیخ احمد یاسین و عبدالعزیز الرنتیسی، که هر دو در سال ۲۰۰۴ کشته شدند، هیچ مانعی برای نفوذ روزافزون سازمان نشد و حتی به تقویتش یاری رساند. آیا نتانیاهو تصور می‌کند می‌تواند فلسطینیان را با بمباران به تسلیم وادارد و

آن‌ها را مجبور به دست کشیدن از سلاح‌ها و مطالباتشان برای تشکیل دولت کند؟ این روش بارها و بارها آزموده شده است؛ نتیجه‌ی همیشگی‌اش ظهور نسل جدید و حتی سرسخت‌تری از مبارزان فلسطینی بوده است. اسرائیل بیر کاغذی نیست، آن چنان که رهبران حماس پس از ۷ اکتبر و با سرخوشی از کشتار سربازان اسرائیلی خفته در بسترهایشان نتیجه گرفتند. اما اسرائیل به نحو فزاینده‌ای از تغییر مسیر ناتوان است، زیرا طبقه‌ی سیاسی آن فاقد تخیل و خلاقیت است - و چه بسا فاقد حس عدالت و احترام به کرامت دیگران - که برای پیگیری توافقی پایدار ضرورت دارد.

یک دولت مسئول آمریکایی، که کم‌تر تحت تأثیر نگرانی‌ها در مورد انتخابات پیش‌رو و وابستگی به دستگاه حامی اسرائیل باشد، از بحران کنونی برای تشویق اسرائیل به بازنگری نه فقط در دکترین امنیتی‌اش بلکه در سیاست‌هایش نسبت به تنها جمعیتی در جهان عرب که هیچ تمایلی به ایجاد صلح واقعی با آن‌ها نداشته است - یعنی فلسطینیان - استفاده می‌کند. اما به جای این کار، بایدن و بلینکن کلیشه‌های مبتذل اسرائیل در باب مبارزه با شر را تکرار کرده‌اند، در حالی که به راحتی مسئولیت اسرائیل در بن‌بست سیاسی کنونی را نادیده گرفته‌اند. اعتبار آمریکا در منطقه، که هرگز چندان قوی نبوده، اکنون حتی ضعیف‌تر از دوران دولت ترامپ است. ۱۸ اکتبر، جاشوا پاول،^{۳۱} که بیش از یازده سال مدیر امور عمومی و کنگره در دفتر سیاسی-نظامی وزارت خارجه آمریکا بود، در اعتراض به انتقال تسلیحات دولت به اسرائیل استعفا داد. او در نامه‌ی استعفا‌ی خود نوشت که موضع «حمایت کورکورانه از یک طرف» به سیاست‌هایی منجر شده است که «کوتاه‌بینانه، ویران‌گر، ناعادلانه و متناقض با ارزش‌هایی است که ما علناً از آن‌ها حمایت می‌کنیم.» جای تعجب نیست که تنها کشور عربی که از طوفان الاقصی انتقاد کرد، امارات متحده‌ی عربی بود. استانداردهای دوگانه آمریکا و بی‌رحمی واکنش اسرائیل، بروز چنین انتقادی را ناممکن کرده است.

حقیقت غیر قابل‌انکار این است که اسرائیل نمی‌تواند مقاومت فلسطینیان را با خشونت خاموش کند، همان‌طور که فلسطینیان نیز نمی‌توانند جنگ آزادی‌بخش مشابه الجزایر را پیروز شوند؛ یهودیان اسرائیلی و عرب‌های فلسطینی محکوم به زندگی در کنار یکدیگرند، مگر این‌که اسرائیل، به عنوان طرف بسیار قدرتمندتر، فلسطینیان را

برای همیشه به تبعید براند. تنها چیزی که می‌تواند مردم اسرائیل و فلسطین را نجات دهد و از نكبه‌های دیگر جلوگیری کند - که یک احتمال واقعی است، برخلاف هولوکاستی دیگر که تنها یک توهم تروماتیک است - راه‌حلی سیاسی است که هر دو را به عنوان شهروندان برابر به رسمیت بشناسد و به آن‌ها اجازه دهد در صلح و آزادی زندگی کنند، خواه در یک دولت دموکراتیک واحد، خواه دو دولت، یا یک فدراسیون. تا زمانی که از این راه‌حل اجتناب شود، ادامه و خامت اوضاع و فاجعه‌ای بزرگ‌تر تقریباً حتمی است.

منبع:

<https://www.irb.co.uk/the-paper/v45/n21/adam-shatz/vengeful-pathologies>

^۱ در حمله‌ی بتکلان، ۱۳ نوامبر ۲۰۱۵ در پاریس، گروهی از تروریست‌های داعش به سالن کنسرت بتکلان در حین اجرای یک کنسرت حمله کردند و شمار فراوانی از تماشاگران را به گروگان گرفتند. در نتیجه‌ی این حمله، ۱۳۰ نفر کشته و صدها نفر دیگر زخمی شدند.

^۲ Vivian Silver

^۳ Vincent Lemire

^۴ در ۵ سپتامبر ۱۹۷۲، هشت عضو مسلح گروه فلسطینی «سپتامبر سیاه» به دهکده‌ی المپیک در مونیخ وارد شده و ۱۱ عضو تیم ملی اسرائیل را گروگان گرفتند. این اقدام با درخواست آزادی ۲۳۴ زندانی فلسطینی و ژاپنی از زندان‌های اسرائیل و آلمان همراه بود. گروگان‌گیری به مدت حدود ۲۰ ساعت ادامه داشت و در نهایت، در جریان یک عملیات نجات در فرودگاه مونیخ که به‌خوبی اجرا نشد، همه‌ی گروگان‌ها به همراه ۵ نفر از مهاجمان و یک پلیس آلمانی کشته شدند.

^۵ کشتار معالوت در ۱۵ مه ۱۹۷۴ توسط گروه فلسطینی «جبهه‌ی دموکراتیک برای آزادی فلسطین» صورت گرفت. سه عضو این گروه با نفوذ به شهر معالوت در اسرائیل، ابتدا چندین نفر را کشتند و سپس بیش از ۱۰۰ دانش‌آموز و معلم را در یک مدرسه گروگان گرفتند. مهاجمان خواستار آزادی ۲۳ زندانی فلسطینی بودند. پس از یک بن‌بست طولانی، نیروهای اسرائیلی برای نجات گروگان‌ها وارد عمل شدند، اما درگیری‌ها به کشته شدن ۲۵ نفر، از جمله ۲۲ دانش‌آموز و سه مهاجم منجر شد.

^۶ کشتار صبرا و شتیلا در سپتامبر ۱۹۸۲ توسط شبه‌نظامیان فالانژیست لبنانی، با حمایت ارتش اسرائیل که بیروت غربی را در آن زمان اشغال کرده بود، انجام شد. این شبه‌نظامیان در طول دو روز به اردوگاه‌های

پناهندگان فلسطینی صبرا و شتیلا در بیروت حمله کردند و بین ۸۰۰ تا ۳۵۰۰ فلسطینی غیرنظامی، از جمله زنان و کودکان، را به طرز وحشیانه‌ای کشتند. ارتش اسرائیل به رهبری آریل شارون از این کشتار اطلاع داشت و متهم به تسهیل آن شد. این حادثه جهانیان را شوکه کرد و موجب محکومیت‌های گسترده بین‌المللی شد و به اخراج شارون از سمت وزیر دفاع انجامید.

^۷ به معنای حمله خشونت‌آمیز و سازمان‌یافته علیه یک گروه قومی یا مذهبی خاص، به ویژه یهودیان، است. این واژه به طور خاص به خشونت‌هایی اشاره دارد که در قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم در اروپا، به ویژه در روسیه، علیه یهودیان صورت می‌گرفت. اکنون برای توصیف سیاست حملات برای پاک‌سازی گروه‌های مذهبی یا قومی غیریهود نیز به کار می‌رود.

⁸ Tet Offensive

⁹ Pearl Harbor

¹⁰ Philippeville

^{۱۱} این متن به تاریخ ۲ نوامبر ۲۰۲۳ نوشته شده است.

¹² Menachem Begin

Isaac Deutscher ¹³

نویسنده، روزنامه‌نگار و متفکر مارکسیست مستقل یهودی

¹⁴ Pale of Settlement

¹⁵ Enzo Traverso

به منطقه‌ای تاریخی در امپراتوری روسیه اشاره دارد که بین قرن‌های ۱۸ و اوایل قرن ۲۰ میلادی تعیین شده بود و تنها مناطقی بود که یهودیان اجازه داشتند در آن سکونت کنند. این منطقه شامل بخش‌هایی از امروزی لهستان، اوکراین، بلاروس، و لیتوانی بود. یهودیان در این منطقه تحت قوانین محدودکننده‌ای زندگی می‌کردند و اغلب با خشونت‌های ضدیهودی، معروف به پُگروم‌ها، مواجه می‌شدند.

¹⁶ Aimé Césaire

¹⁷ the CBS news programme Face the Nation

¹⁸ MSNBC

¹⁹ Suella Braverman

²⁰ Dominique de Villepin

²¹ France Inter

²² Ione Belarra

²³ Podemos

²⁴ Des Indigènes de la République

²⁵ Reinhold Niebuhr

^{۲۶} شب بلورین یا شب شیشه‌های شکسته (Kristallnacht) شبی در نوامبر ۱۹۳۸ بود که نازی‌ها به بهانه‌ی ترور یک دیپلمات آلمانی، به خانه‌ها، مغازه‌ها، و کنیسه‌های یهودیان در آلمان و اتریش حمله کردند. این رویداد با تخریب گسترده و دستگیری یهودیان، آغازی برای سرکوب سازمان‌یافته یهودیان و هولوکاست محسوب می‌شود.

²⁷ Knesset

²⁸ Bezalel Smotrich

²⁹ Itamar Ben-Gvir

³⁰ انتفاضه‌ی وحدت (Unity Intifada) جنبشی اعتراضی در سال ۲۰۲۱ بود که فلسطینیان در کرانه‌ی باختری، نوار غزه، اورشلیم شرقی و داخل اسرائیل برای ابراز همبستگی و مخالفت با اقدامات اسرائیل آغاز کردند. این اعتراضات با درگیری‌های محلی و واکنش‌های شدید نیروهای امنیتی اسرائیل همراه بود و به دنبال تحولات در محله‌ی شیخ جراح و حملات به مسجد الاقصی شکل گرفت. این جنبش تأکیدی بر اتحاد فلسطینیان در مناطق مختلف و مبارزه مشترک برای حقوق‌شان بود.

³¹ Joshua Paul